

آنچه باعث نخستین ملاقات من با بورخس شد، ترجمهٔ یک مجموعه از اشعار او بود. من به منظور انجام این کار نامه‌ای برایش نوشته بودم و او در پاسخ، از من خواست که به دیدارش بروم. قضیه مربوط به ماه دسامبر ۱۹۶۷ یعنی زمانی است که او در هاروارد به سر می‌برد. من تنها برای دیدارش رفته بودم، اما مثل مهمانی که به شام دعوت شده، سپس «کنگر خورده لنگر می‌اندازد»، مانند‌گار شدم. هر دو حس می‌کردیم که به یکدیگر علاقمندیم و از کار مشترک لذت می‌بردیم. در واقع، گویی در مناسب‌ترین زمان به سراغش رفته بودم: در آن برهه بورخس از عدم موفقیت در ازدواج و انزوای کسالت‌بار حاصل از آن، رنج می‌برد. من بطور اتفاقی سر رسیدم تا خلاء و سکوت یکشنبه‌هایی را که برایش واقعاً وحشتناک می‌نمود، پُر کنم، مشغله‌ای ذهنی برایش بوجود آورم (چیزی که موجب بازگشت اعتماد به نفس‌اش می‌شد) و گوش شنوایی در اختیارش گذارم که به شکلی بحرانی به آن نیاز داشت. رشته‌ای از رویدادهای مساعد بر اقبال این کار افزود: سه موسسه مختلف پشتیبانی مالی کار پرخرج تهیهٔ کتاب‌های شعر را بر عهده گرفتند. مرکز شعر YWHA - YM از ما درخواست برگزاری شب شعر بورخس را کرد؛ مجله‌ها شروع به

۱- بورخس نخست در ۱۹۶۷ با «السامیلان» ازدواج کرد که ازدواجی ناموفق بود و در ۱۹۷۰ به جدایی منجر شد؛ ازدواج دوم بورخس با «ماریا کوداما» در ۱۹۸۶ یعنی همان سال مرگ نویسنده صورت گرفت. (م)

انتشار اخبار مربوط به کار ما کردند؛ و هنگامی که همکاری مان را در زمینه ترجمه یکی از داستان‌های بورخس اعلام کردیم، مجله نیویورکر^۱ نه تنها کار را از ما پذیرفت بلکه قرارداد ترجمه تمام آثار ترجمه نشده او را (چه مربوط به گذشته، چه آینده) با ما منعقد کرد. در آوریل سال بعد، قبل از ترک آن جا، بورخس مرا به بوینس آیرس دعوت نموده و اختیار تام امور انتشاراتی اش را در انگستان به من محول کرد. آری، در طول آن پنج ماه، ما به قدر کافی با هم کار کرده، در کنار هم به سر برده بودیم و می توانستیم دو ستیمان را مستحکم سازیم.

من در طول دو سال گذشته در بوینس آیرس به سر برده و به همراه بورخس مشغول تهیه ترجمه ۱۱ جلد از کتاب‌های او هستیم. از میان آن‌ها، «موجودات خیالی» در ۱۹۶۹، «الف و داستان‌های دیگر» در ۱۹۷۰، ۲ جلد در ۱۹۷۱ آماده شده و ۴ کتاب دیگر نیز در مراحل پایانی هستند. در طول این دو سال، ضمن این که بورخس به نگارش مجموعه‌های جدید شعر و داستان مشغول بود، با هم به سفرهای مطالعاتی و شب‌های شعر رفته، مقاله‌ای طولانی درباره زندگی‌اش تهیه نمودیم؛ به علاوه، در کنار هم به تدوین نقدها و تفاسیری بر کتاب «الف» پرداخته‌ایم. مسافرت‌ها و برنامه‌های دیگری نیز در پیش داریم و بی اغراق فکر می‌کنم موجبات انبساط خاطر بیشتری در انتظار ماست. پس از این توضیحات باید اضافه کنم که ۹ ترجمه باقیمانده ما شامل سه مجموعه از مقالات، دو مجموعه شعر و ۴ کتاب تخیلی است.

منظور من در این مقاله بازگویی خلاصه روش ترجمه، اهداف ما و سپس، با توجه به نمونه یک کار جدید، نشان دادن جزئیات مسئله و ارائه راه‌حل‌های آن است. درباره ترجمه اشعار به همراه «ادلفو بیوی کازارس»^۲ (که مربوط به نوشته‌های مشترک او و بورخس است) در این جا اشاره‌ای نخواهد شد؛ در بخشی جداگانه به ترجمه اشعار بورخس پرداخته‌ام و کار ما با «بیوی کازارس» نیز باید موضوع بحثی دیگر قرار گیرد. مقصود من در نوشتار حاضر، ارائه نوعی زمینه ذهنی از همکاری روزمره من با بورخس است.



در ابتدای کار من به تنهایی پیش‌نویسی مقدماتی از ترجمه داستان یا مقاله یا قطعه برگزیده تهیه می‌کنم. سپس آن را نزد بورخس می‌برم. ما هر روز بعد از ظهر و گه گاه صبح‌های شنبه در کتابخانه ملی به کار می‌پردازیم. همچنین، گاه کارمان در آپارتمان او یا من یا در چایخانه‌های

THE CARDINAL POINTS OF
Borges

Edited by LOWELL DUNHAM and IVAR IVASK

NORMAN

UNIVERSITY OF OKLAHOMA PRESS

جنوب شهر بوینس آیرس پی گرفته می شود. من در آغاز یک سطر از متن اسپانیایی را به صدای بلند می خوانم، سپس سطری از پیش نویس قرائت می گردد. جملات گاه به نظرمان مناسب می آیند و گاه آن ها را کاملاً تغییر می دهیم. بعضی از اوقات بورخس کار مزا تصحیح می کند؛ زمانی از او توضیح می خواهیم؛ سپس پیشنهادها یا امکانات مختلف مورد نظرمان را مطرح می کنیم. برای پرهیز از سنگینی جمله ها یا ساخت پیچیده شان، هر دو، به جمله سازی های جدید می پردازیم. در بسیاری از اوقات، به محض جاری شدن جمله جدید بر زبان من (منظور جمله پیش نویس است)، هر دو آن را در هوا دستگیر می کنیم چرا که فوراً متوجه امکان ساخت بهتر آن می شویم. اما بیشتر کنکاش ما در این مرحله برای تبدیل تمام معنای اسپانیولی به گونه ای از زبان انگلیسی است؛ من در این زمینه مایلم از ادراک خود از متن و منظور بورخس اطمینان حاصل کنم. به این جهت، در پایان این مرحله لفظ به لفظ یا موقتی بودن ترجمه موجب آزرده گی ما نمی شود. در واقع، باید گفت که در بسیاری از اوقات، در جزییات و در یافتن واژه مناسب از میان چند امکان مختلف، تردیدمان منتفی نمی گردد.

سپس نوبت به مرحله دوم کار می رسد. پیش نویس را به منزل برده، در ضمن حروف چینی می کوشم ترکیب جمله ها و بندها را فراهم ساخته، آن ها را صیقل دهم. در این مرحله تنها برای بررسی مجدد موسیقی کلمات و تاکیدها به متن اسپانیایی مراجعه می کنم. در این جا، آنچه ذهن

مرا به خود مشغول می سازد آهنگ کلمات، لحن گفتارها و سبک است. به عبارت دیگر نگرانی اصلی ضرب ها و تاثیرات آن ها می باشد. اشکالات مربوط به ترجمه نبوده، غالباً نگارشی هستند. برای گره گشایی از جمله ای (از داستان)، موارد متعددی به ذهنم خطور کرده، به ناچار ساعت ها فکرم را مشغول می سازند؛ ضرب ها و آهنگ های گوناگون را می آزمایش و قبل از نتیجه گیری بارها و بارها انعکاس آوایی را امتحان می کنم. مشخص است که این مرحله دشوارترین بخش کار را تشکیل می دهد؛ مقصود، ارائه بهترین و سلیس ترین انگلیسی برای بیان آن قسمت است.

در طول مرحله پایانی، دست نویس جدید را - که کم و بیش تمام شده به حساب می آید - نزد بورخس می برم. این بار، آن را بدون رجوع به متن اسپانیایی برایش قرائت می کنم. او خود همواره در مورد کنار گذاشتن آن (متن اسپانیایی) تاکید می کند و می گوید «کنارش بگذار و راحت باش!» (که این کار او به تأسی از سویین بورن^۱ است).

کار اولیه دیگر، در این برهه، وجود خارجی ندارد؛ حالا تنها هدف ما «انگلیسی» بودن نوشته است. دست کاری های جزئی گاه با تغییر یک واژه و زمانی با اصلاح یک جمله صورت می گیرند. گاه بورخس جمله ای به متن اضافه کرده یا بخشی کوچک از نوشته را چنان تغییر می دهد که گویی، مسئله مورد نظر، در زمان نگارش متن اسپانیایی به ذهنش خطور نکرده است. در این موارد، معمولاً جمله اضافی را از انگلیسی به اسپانیایی برگردانده، به متن اصلی می افزایم (البته اگر منتشر نشده باشد). اگر کار چاپ شده یا در حال چاپ باشد، تغییرات را برای چاپ های بعدی در اختیار ناشر می گذاریم. سپس کار خاتمه یافته است. پس از حروف چینی مجدد، در پایان متن این عبارت افزوده می شود: «ترجمه با همکاری نویسنده انجام شده است». بورخس می گوید که نخستین باری است که در ترجمه آثارش دخالت مستقیم دارد.

واضح است که تصمیم ها و توافق های ضمنی و عوامل پیوسته به آن ها، از پیامدهای این روش کار بوده ما را به سمت حاصل مطلوب رهنمون می سازند. در مورد بورخس، تسلط او بر زبان انگلیسی و برداشت احساسی اش از سبک نثر این زبان، نشانگر میزان اهمیتی است که برای آن قائل است. از نکات دیگر ملموس در این روند کار می توان به موارد زیر اشاره کرد:

نیروی چشمگیر و فراگیر بورخس در آفرینش، توجه به نگارش خوب و روشن با جملات موزون، بلیغ و گوش نوازی که با توجه به ساخت زبان انگلیسی شکل می گیرند، همچنین پرهیز از مبالغه و حماسه (این دو در اسپانیایی به وفور رواج دارد) که مشخصه نثر ممتاز انگلیسی

NOTA SOBRE THE PURPLE LAND

Esta novela primitiva de Huxley es reducible a una fórmula tan antigua que casi puede comprender la Odisea; tan elemental que sustituya la difusa y la desviación al nombre de fórmula. El héroe se sienta a andar y le salen al paso sus aventuras. A sus ginecos llamada y azaroso pertenecen el Raso de Oro y los fragmentos del Satirión; Pickwick y el Don Quijote; Kim de Lohans y Don Segundo Sombra de Arce. Llamar novelas picarescas a esas ficciones me parece injustificado: en primer término, por la connotación marginal de la palabra; en segundo, por sus limitaciones locales y temporales (siglo diecisiete español, siglo diecinueve). El gineco es complejo, por lo demás. El desorden, la incoherencia y la variedad no son inaccesibles, pero es indispensable que las gobiernen un orden secreto, que gradualmente se descubre. He recordado algunos ejemplos ilustrados; quizá no haya uno que no exhiba defectos evidentes. Cuéntase movidos dos tipos: un hidalgo "seco de cascara", alto, ^{disbarbarico} asiático, loco y altisonante; un villano cascara, bajo, comilón, cuerdo y ~~disbarbarico~~ sea discordia tan simétrica y perspicazmente acaba por quitarles realidad, por dinamizarlos a figuras de circo. (En el séptimo capítulo de El Payador, nuestro Leguena ya trató sus reproches.) Kipling inventa un Amiguete del Mundo Estivo, el libérrimo Kim; a las pocas capitales, urgido por no sé qué patriótica pervasión, le da el horrible oficio de espía. (En su autobiografía literaria, véase



بورخس و نورمان توملاس (۱۹۶۹)

است. در این جا، افزون بر موارد فوق باید به ناپینایی بورخس اشاره شود که مطالعه را برای او ناممکن می‌سازد - اما، حتی این تقیصه نیز به نفع ما عمل می‌کند چرا که ما را ناگزیر از بحث شفاهی درباره هر واژه می‌سازد. (حتی گاه در مورد نقطه‌گذاری)؛ به این ترتیب در برابر سهل‌انگاری‌ها امنیت بیشتری پیدا می‌کنیم. در ضمن خواندن جملات با صدای بلند موجب توجه بیشتر ما به خوانابودن و تأثیری‌گذاری آن‌ها می‌شود.

علاوه بر موارد فوق، من و بورخس درباره یک ترجمه خوب، به ویژه ترجمه انگلیسی از متن اسپانیایی، به دیدگاه‌هایی می‌رسیم که طبعاً، به شکل اعتقادهای شخصی، برایمان باقی می‌مانند. به عنوان مثال به این نتیجه می‌رسیم که ترجمه بودن متن نباید محسوس باشد؛ کاربرد کلمات انگلوساکسون بهتر از واژگان با ریشه لاتین است - به بیان دیگر، فرد اسپانیایی باید نخستین کلمه‌ای را که به ذهنش خطور می‌کند، کنار بگذارد. (مثلاً در ترجمه کلمه «Solitario» باید Solitary را کنار گذاشته از lonely استفاده کرد؛ یا در برگردان rigido باید به جای rigid واژه Stiff را به کار برد.)، توافق دیگر ما بر سر متن اولیه است که نباید به عنوان اصلی مقدس و غیرقابل تغییر در نظر گرفته شود بلکه آن را باید وسیله‌ای دانست که بنا بر نیاز می‌توان چیزهای به آن افزوده یا کم کرد؛ گاه می‌شود از آن منحرف شد و حتی در موارد نادر، آن را اصلاح نمود. تمام این اعمال با در نظر گرفتن این مسئله است که، به طور حتم، خواننده‌ای که بورخس برای او قلم به دست



سخنرانی بورخس در دانشگاه اوکلاهما (دسامبر ۱۹۶۹)

می‌گیرد با خواننده ترجمه کاملاً تفاوت دارد.

و اما در مورد خودم باید یادآور شوم که اقامتم در آرژانتین، برخورد روزمره با بورخس و تمرکز کامل بر کار، برایم این امکان را مهیا ساخت که در مورد ترجمه‌ها، پیش‌آگاهی وسیع و آمادگی مناسبی پیدا کنم که در شرایطی جز این، مقدور نبود. (به علاوه دریافت مبلغ کافی به عنوان دستمزد، اقبالی اضافی بود و صرف سخاوتمندانه وقت را برای کار، ممکن ساخت). ذکر تمام مزایای این همراهی شاید ناممکن باشد چون هر آنچه با هم انجام می‌دهیم - از قدم‌زدن گرفته تا صحبت، مسافرت، صرف شام با دوستان یا درد دل دوستانه - ارزشمند بوده، مرا بیش از پیش قادر به لمس طنین صدا، اندیشه و به طور کل دنیای بورخس می‌کند. در طول این ماه‌ها نه تنها متوجه شده‌ام که چه مقدار از دانسته‌های انگلیسی بورخس برایم قابل استفاده است بلکه فهمیده‌ام که چقدر از آن‌ها را نیز باید کنار بگذارم. در این باره می‌توانم بگویم که دانسته‌های انگلیسی‌اش به طور محسوسی قدیمی هستند (که البته این امر اهمیت چندانی ندارد)؛ من این گونه انگلیسی را «ادواردی»^۱ می‌نامم. از سوی دیگر از تردیدی که گاه در کاربرد یا عدم کاربرد واژه‌های معمولی دارد متحیر می‌شوم (مثلاً در استفاده از کلمه *direction*). همچنین ساختن اسم

1. Edwardian

مصدرهای همراه با ing (یعنی gerund) برایش خوشایند نیست به طوری که گاه ناچار از بحث برای متقاعد کردنش در مورد کاربرد مفید آن‌ها می‌شوم.

همچنین گذران زمان با بورخس موجب آشنایی من با عادت‌های او شده است. حال، هنگامی که ذوق آفرینشگرش (ناگهان در میانه کار جدی)، به سمت شوخی‌های نامناسب متمایل می‌شود، به سرعت متوجه آن‌ها شده، از آن مسیر بازش می‌دارم. حتی یک‌بار در اواسط یک مقاله جدی درباره نویسنده‌گان کلاسیک، به دلیل لطفه پردازی‌هایش ناچار به ترک کار شدیم. کار را، پس از چند ماه، در حالی که بورخس در موقعیت روحی دیگری بود از سر گرفتیم و همه چیز به آرامی و خوبی پیش رفت.

از آموخته‌های دیگر من، تشخیص ویژگی‌ها و نقطه ضعف‌های او است، مثلاً حس زیباشناسی‌اش گاه موجب می‌شود که واژه‌ای را، به غلط، و تنها به این دلیل به کار ببرد که کلمه درست، به گوشش زیبا نمی‌نماید. عادت دیگر او، مشخص کردن کلمات، جمله‌ها و بندها با حروف «ایتالیک» است چرا که کاربرد علائم نقطه‌گذاری (یا حتی گیومه) را نمی‌پسندد و آن را نوعی بی‌فرهنگی به حساب می‌آورد!

بورخس نام کتاب‌های مورد علاقه‌اش را نیز مقدس دانسته و با حروف ایتالیک مشخص می‌سازد. من این گونه اندیشیدن او را - گر چه غالباً قبول ندارم - اما دوست‌داشتنی می‌یابم. در این جا باید اضافه کنم که طنز کودکانه و اجتناب‌ناپذیر بورخس، پرتو خویش را غالباً بر کار ما می‌تاباند و ما را از جدی بودن زیاد، دور می‌سازد؛ و این امر برای من خوشایند است. هرگز کسی را تا این حد آماده طنزگویی و لطفه‌پردازی ندیده‌ام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی